

زبان، راهی برای نفوذ صهیونیسم

مهشید صفایی*

اشاره

بررسی صهیونیسم و تفکر دربارهٔ جلوه‌ها و جوانب گوناگون آن، امری دشوار و درازدامن است و اقتضا دارد که با حوصله و صلابت ویژه‌ای به آن پرداخته شود؛ زیرا در این حوزه کاملاً ویژه، مسأله‌ای که پژوهشگر، متفکر، منتقد و ... با آن روبه‌رو است، امر علمی محض بسا شرایط حاکم بر مسائل و مجامع علمی نیست؛ از این رو شیوهٔ برخورد با هرگونه طرح و نظریه عمیق و جاندار علمی، هیچ‌گونه سنجیتی با علم و رویکردهای علمی ندارد؛ زیرا براساس اظهارنظر پروفیسور «روزه گارودی»، این یک حوزه «ممنوع» است. ایشان متذکر شده‌اند که در فرانسه، می‌توان از جزم‌های کاتولیک یا مارکسیسم انتقاد کرد، لامذهبی یا ملی‌گرایی را مورد انتقاد قرار داد، نظام‌های شوروی، ایالات متحده یا افریقای جنوبی را محکوم و هرج و مرج طلبی یا نظام سلطنتی را تقبیح کرد، بدون این‌که این انتقادات، ما را بیش از حد معمول یک مجادله یا تکذیب، در معرض خطر قرار دهد. اگر تحلیل صهیونیسم را مطرح کنیم، به ذنبای دیگری بسا می‌گذاریم و از محدودهٔ ادبیات، به حوزهٔ قضایی منتقل می‌شویم.^۱

علاوه بر دادگاه «روزه گارودی» — که مشهور خاص و عام است — به حوادث و اتفاقات مشابهی برخورد می‌کنیم که نشان می‌دهد، پرخاشگری و روحیهٔ ترس و وحشت موجود در بطن صهیونیست‌ها، در برابر منتقدان و حتی تحلیل‌گران‌شان، جزئی از «شخصیت» و

*. پژوهشگر و سراینده.

ذات آن‌ها است. دکتر «عبدالوهاب المسیری» از جمله نویسندگان دانشمند و فرهیختهٔ مسلمان (متولد ۱۹۳۸ مصر) و نویسنده آثار و تألیفات تحقیقی و تحلیلی گوناگون، به‌ویژه دایره‌المعارف هشت جلدی یهود، یهودیت و صهیونیسم نیز به نوبهٔ خود در معرض تهدید و فشار قرار گرفت؛ زیرا کتاب ایشان بدون شک تحلیلی‌ترین و عالمانه‌ترین کتابی است که دربارهٔ یهود، یهودیت و صهیونیسم نوشته شده است؛ از این‌رو از دست دژخیمان صهیونیستی و هوادارانش در امان نماند و در معرض خطرات و تهدیدات گوناگونی قرار گرفت: «آخانه‌اش در شهر دانشگاهی نیوجرسی سرقت شد، کتابخانه و دست‌نوشته‌های دایرهٔ المعارف و مقالات آن را بردند و چنان‌که خودش می‌گوید: «هدفشان از این کار، ایجاد ترس روحی و از دست دادن تعادل بود». به سبب تطمیع یا ترس و ترهیب جماعت‌های تندرو یهودی، به‌ویژه هواداران «مائیر کاهانا» رهبر گروه تروریستی صهیونیستی، نه تنها چاپ و نشر کتاب ایشان مدتی طولانی به تعویق افتاد؛ بلکه باران سیل‌آسایی از نامه‌های تهدیدآمیز به‌سوی ایشان سرازیر شد؛ تا جایی‌که وقتی از عربستان سعودی به قاهره بازگشت، سیزدهمین بیانیهٔ تهدیدآمیز را با عنوان «ما می‌دانیم به قاهره برگشته‌ای تمبر تو را آماده کرده‌ایم» برای ایشان فرستادند تا این‌که مجبور شد از نیروهای امنیتی مصر کمک بگیرد تا از او و خانواده‌اش محافظت کنند.

همه می‌دانند تلاش‌های دیگرستیزانهٔ صهیونیست‌ها فقط به این مسأله محدود نمی‌شود؛ بلکه هر فرد یا گروه و حتی کشوری که به نوعی به بررسی دقیق و واقعی سبیه و سرگذشت یهودیان به شیوه‌ای تحلیلی اقدام کند، به بلای «گارودی» و «المسیری» گرفتار می‌شود و ما ایرانیان به‌خوبی این مطلب را درک کرده‌ایم.

هدف از بیان این مقدمه، فراهم کردن مسیر بحث از زبان و ادبیات صهیونیستی، بررسی این موضوع است که چرا زبان و ادبیات صهیونیستی، هم به معنای مشخص کلمه و هم به معنای گفتمان حاکم بر مقولات و مبانی فرهنگی، صهیونیستی تا این حد مهم شده است که صهیونیست‌ها به مثابهٔ دژ محکمی در آن پناه گرفته و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین «راه‌های نفوذ» خود از آن بهره‌برداری می‌کنند. آیا همه این امور از قدرت ذاتی «زبان عبری» ناشی می‌شود؟ آیا واقعاً منظور از زبان و ادبیات صهیونیستی، همان زبان عبری و میراثی است که در میان یهودیان عبری زبان پدید آمده است؟ آیا واقعاً مسأله‌ای به‌نام ادبیات یهودی، ادیب یهودی، ادیب صهیونیست وجود دارد؟ آیا میان زبان عبری و صهیونیستی بودن ادبیات، رابطهٔ لازم و ملزوم برقرار است؟ و ...

بدیهی است که نگاهی گذرا به پرسش‌های بالا و طرح پرسش‌های گوناگون دیگری از این قبیل، پیش از هر چیز نمایان می‌کند که ادبیات، چنان‌که در این مسیر مورد بحث است — و چنان‌که واقعاً هست — برای لحظات استراحت و اوقات بیکاری یا بازی با کلمات متقاطع و سرگرمی نیست؛ بلکه یکی از بازوهای اصلی و اساسی بیان مقاصد، توضیح دلدادگی‌ها و شور و شیدایی‌های فراتر از آن و سوز سطحی و گذرا، بیان لطیف و خیال‌انگیز خواسته‌های نهفته در بطن سیاست و جامعه و در نهایت، سیطرهٔ نرم و آرام بر ذهن و زبان خودی و بیگانه برای هم‌مسیر کردن آنان در راستای اهدافی نهانی است.

از این‌رو زبان و قالبی که دایه‌وار افکار و مقاصد را در زیر پر و بال خود می‌گیرد، نقش مهم و انکار ناپذیری در فراهم کردن بستر هموار برای نفوذ بهتر و آسان‌تر این اهداف نهانی و مسلم دارد؛ از این گذشته، زبان و ادبیاتی که برای نگارش مطالب به‌کار گرفته می‌شود (انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، روسی، یدیشی، عبری و ...) بدون شک کلیدی و حیاتی است و می‌تواند زمینهٔ رشد و بالندگی افکار موردنظر را فراهم کند یا قسیر آن را در همان بدو تولد بکند. مشخص است که به‌کار بردن زبان حال مخاطب و بهره‌برداری از تکنیک‌های خاص زبانی، استفادهٔ ماهرانه از حافظهٔ تاریخی و همه آن‌چه برای سیطرهٔ موردنظر لازم است، امری است که بدون شک به میزان بلوغ و انسجام آن زبان و مقدار توفیق و کامیابی آن بستگی دارد. بنابراین بررسی زبان و ادبیات صهیونیستی، امری لازم و ضروری می‌نماید و این امر نه تنها به‌عنوان کاری معمولی برای آشنایی با زبان و بیان ملل مختلف، بلکه به‌عنوان شگرد خاصی از ادبیات با اهداف و مقاصد گوناگون که هدف آن، ریشه‌دار کردن مفاهیم و مطلوبات خاصی است که در صورت توفیق، بسیاری از مواضع تاریخی و فرهنگی تباه می‌شوند و امور متعددی که حالت شاد و استثنای دارند، به‌عنوان اصل و قاعده جا می‌افتند و از همه مهم‌تر، نوعی مسخ همه جانبه پدید می‌آید که ناشی از تزریق سموم و آفات گوناگون به درون روح و ذهن بشر است.

با این‌همه، این ادبیات، چنان‌که باید و شاید مورد توجه کافی و دقیق قرار نگرفته و آثاری که در این باره پدید آمده است، از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. آثار موجود نیز، نتوانسته است به صورت کامل و همه جانبه، زوایا و ارکان بحث را بیان کند؛ البته این مسأله نیز مانند همه جوانب وجودی صهیونیسم، پر پیچ‌وخم است و امکان احاطهٔ کامل بر آن از قدرت همه افراد بر نمی‌آید، از این‌رو در این نوشته مختصر نیز به جستاری ساده، اما در حد امکان علمی و

پربار، به یکی دیگر از جوانب مهم و مبهم صهیونیسم پرداخته می‌شود و چنان‌که گفته شد، به دلیل کمبود منابع، ناگزیر باید به همین مقدار بسنده و تحقیقات خود را بر آن‌ها استوار کرد.^۲

زبان و پیوند آن با ادبیات صهیونیستی

در نگاه نخست، چنین می‌نماید که ادبیات صهیونیستی، به صورت مشخص و عینی، مجموعه‌ای است که بر اساس زبان عبری و دستور زبان آن، قابلیت‌ها، دستاوردها، سنت و سرگذشت حاکم بر آن و... پدید آمده باشد. حق هم همین است؛ زیرا ادبیاتی که می‌کوشد، از ویژگی‌ها، سرگذشت، عشق و علاقه، غم و اندوه، اهداف و آینده و... مردم خاصی با ویژگی‌های منحصر به فردی سخن بگوید و همه این امور را به شکلی عمیق و مسلم بازگو کند، ناگزیر باید از زبان و بیانی بهره گیرد که خاص آن مردم است تا به این وسیله، ضمن اعلام وفاداری به سنن و آداب قومی — ملی و مشارکت در غنا و برخورداری آن، امکان ارتباط بیشتری را با مخاطبان اصلی خود فراهم کند. در غیر این صورت، آن‌چه نوشته می‌شود (مثلاً با زبان انگلیسی یا ...)، در حقیقت، ترجمه است که هرچند خوانندگان زبان اصلی (مثلاً عبری زبانان) می‌توانند آن‌ها را مطالعه کنند، زبان دوم محسوب می‌شود و نمی‌تواند جای زبان مادری را برای آنان پر کند؛ از این رو بهتر است به صورتی کاملاً مختصر به سرگذشت زبان یهودیان پردازیم تا به این صورت، زمینه‌ها یا علل پیدایش آن‌چه زبان و ادبیات صهیونیستی نامیده می‌شود، بهتر هویدا شود.

حقیقت این است که عبارت «زبان‌های یهودی» اصطلاحی است که دسته‌ای از منابع صهیونیستی (یا منابعی که از آنان متأثر شده‌اند) برای بحث از زبان‌ها، لهجه‌ها و گویش‌هایی به کار می‌برند که افراد و اعضای گروه‌های صهیونیستی در جهان، با آن‌ها سخن می‌گویند، با این حال، اصطلاح یاد شده، دقیق نیست؛ زیرا گروه‌های یهودی با زبان غالب جامعه‌ای سخن می‌گویند که در کنف آن زندگی می‌کنند و اگر اختلافاتی در این زمینه وجود دارد، بسیار ناچیز است و تفاوت آن‌ها را به سطح لهجه و گویش کاهش می‌دهد.

یهودیان فقط مدت بسیار اندکی با زبانی که عبری نامیده می‌شود سخن گفتند؛ زیرا زبان پدران (ابراهیم، اسحاق و یعقوب / ۲۱۰۰ — ۱۲۰ ق.م.)، لهجه‌ای از سامی بوده که با عبری یا آرامی نزدیکی زیادی داشته است و عبری یکی از لهجه‌های کنعانی بوده و یهودیان تنها پس از اقامت خود در کنعان (یعنی از ۱۲۵۰ ق.م.) از آن استفاده کردند. روشن می‌شود که زبان عبری به مثابه زبان محاوره و گفت‌وگو میان یهود، با کوچ بابلی (۵۶۷ ق.م) پنهان شد. نظریه‌ای نیز

وجود دارد که براساس آن، زبان آرامی، زبان مسوولان کاخ در مملکت یهودای جنوبی بوده است و با آن که دسته‌ای از یهودیان در فلسطین باقی مانده و با زبان عبری سخن می‌گفتند، با این حال زبان آرامی، به‌طور کامل، در حدود سال ۲۵۰ ق.م. جای زبان عبری را گرفت.

درباره زبان‌هایی نیز که اعضای گروه‌های یهودی، پس از پراکنده شدن در جهان در تعامل خود با دیگران از آن‌ها استفاده می‌کردند، باید گفت که این زبان‌ها در بیشتر موارد، زبان کشوری بوده که در آن استقرار یافته و به آن منسوب شدند یا این که یکی از زبان‌های حاکم و مطرح بین‌المللی بوده است؛ برای نمونه یهودیان بابل با زبان آرامی، یعنی زبان تجارت بین‌المللی و حکومت در خاور نزدیک قدیم سخن می‌گفتند. یهودیان اسکندریه در دوره هلنی با زبان یونانی و یهودیان فلسطینی نیز با زبان آرامی یا یونانی سخن می‌گفتند. در عهد جدید نیز آمده که «بولس» با زبان یونانی با فلسطینیان سخن گفته است.^۲

پس از تجزیه امپراتوری روم، یهودیان امپراتوری شرقی با زبان این امپراتوری، یعنی زبان یونانی، سخن می‌گفتند و این حالت تا زمان فتوحات عثمانی‌ها ادامه داشت؛ اما یهودیان امپراتوری غربی، آفریقا و غرب اروپا با زبان لاتینی سخن می‌گفتند. براساس آنچه در سفر «استر» آمده، یهودیان موجود در امپراتوری ایران، با لهجه‌های مختلف فارسی، به راحتی با ایرانی‌ها سخن می‌گفتند. یهودیان دنیای عرب نیز در میان عرب‌ها با زبان عربی سخن می‌گفتند. در پاره‌ای موارد نیز اعضای گروه‌های یهودی، در مسائل میان خودشان، گویش‌هایی متشکل از زبان کشوری که در آن می‌زیستند و پاره‌ای کلمات عبری، آرامی، یا هر زبان دیگری را که قبل از هجرت خود در آن به سر می‌بردند، استفاده می‌کردند؛ برای نمونه یهودیان اندلس با گویش «عربی یهودی» و یهودیان اسپانیا با «لادینو» سخن می‌گفتند. یهودیان اروپای شرقی با «یدیشی» که گویشی آلمانی بود و بعدها به‌صورت یک شبه زبان مستقل برای محاوره و نگارش به‌کار می‌رفت، سخن می‌گفتند.

چنین می‌نماید که در قرن شانزدهم، بیشتر یهودیان یا به یدیشی سخن می‌گفتند (اروپا) یا لادینو (حکومت عثمانی). در بسیاری از موارد، اعضا و افراد گروه‌های یهودی برای نوشتن این گویش‌ها، در کار و بار روزانه خود، نظیر فاکتورهای تجاری و سایر امور دنیوی دیگر حروف عبری را به‌کار می‌بردند.^۳

کاربردهای زبان در میان یهودیان

در نگاه نخست، بحث درباره این مطلب، اندکسی سطحی یا دست‌کم در زمره توضیح واضحات به‌حساب می‌آید؛ چراکه کاربرد زبان و موارد بهره‌برداری از آن، امری واضح و متعارف است و علاوه بر ایجاد ارتباط میان افراد هم‌زبان، در کارهای روزمره، نظیر آنچه در

مورد امور تجاری گفته شد نیز به کار گرفته می‌شود؛ از این رو برای برجسته کردن بحث کاربرد زبان و قرار دادن آن به عنوان یک موضوع جداگانه، باید توجیه و دلیل کافی و قانع‌کننده‌ای موجود باشد.

در این راستا، می‌توان عدم اعتقاد قاطع و متفق علیه همه پژوهشگران درباره وجود «یک زبان» برای همه یهودی‌ها و حتی عدم کاربرد و بهره‌برداری فراگیر و همگانی از زبانی که پنداشته می‌شود زبان یهودیت و مقدس است (زبان عبری) و نیز به منظور بحث درباره آن‌چه امروز از سوی یهودیان، به‌ویژه صهیونیست‌ها، ادبیات یهودی و صهیونیستی خوانده می‌شود و ... را برای توجیه بحث از کاربردهای زبان در میان یهودیان بیان کرد.

قبلاً نیز گفته شد که زبان عبری، بسیار کم در میان یهودیان، مورد استفاده فراگیر قرار گرفت و چنان‌که به شکل تفصیلی بیان شد، زبان آن‌ها تغییرپذیر، نوسانی، سازگار با محیط و حتی طفیلی و دنباله‌رو بوده است. بدون شک وضعیت تاریخی و به‌ویژه کوچانده شدن‌های متعدد و مهاجرت‌های متنوع آن‌ها و نیز اشتغالات مشخص و تقریباً انحصاری آنان و ... در این امر دخیل بوده است.

از این رو ناگفته پیدا است که اگر دست کم به تأثیر و تأثر متقابل افراد و گروه‌های انسانی در ارتباط عادی و حتی علمی، فلسفی، عرفان و ... اعتقاد داشته باشیم، مسأله اقلیت‌ها (که یهودیان پراکنده جهان بارزترین نمونه آن به حساب می‌آیند) و اوضاع آنان را در نظر بگیریم و ... به صورت منطقی، باید در انتظار یک تنوع زبانی و حداقل لغوی باشیم.

چنان‌که گفته شد، با در نظر گرفتن گروه‌های پراکنده یهودی به عنوان «اقلیت»، باید پذیرفت که زبان و ادبیات شفاهی آن‌ها زیر فشارهای متنوعی از خارج و داخل (به عنوان مثال خودباختگی و خودکمترینی) قرار گرفته است؛ از این رو کاملاً طبیعی است که فاصله تغییر زبان یهودیان از آغاز مهاجرت و استقرار در یک نقطه تا زمان تشکیل رژیم اشغالگری که به نام یهودیان علم شد، فقط تغییر عادی و معمولی‌ای نیست که شامل همه زبان‌ها می‌شود؛ بلکه این تغییر از نوع تحول، دگرگونی و تأسیس یک زبان جدید است.

درباره زبان تألیفات دینی باید گفت که تورات (عهد قدیم) با زبان عبری عهد قدیم نوشته شد که پس از کوچاندن بابلی، به عنوان یک زبان، از ظهور افتاد؛ در حالی که زبان تلمود، کاملاً آرامی است. با این حال، زبان عبری، در بیشتر موارد و نه همیشه، به عنوان زبان مؤلفات دینی باقی ماند؛ برای نمونه، «هللیل» (Helli) و «شمای» (Shmai) تألیفات خود را با زبان عبری نوشتند؛ در حالی که متفکران یهودی اسکندریه در عصر هلنی (Helenestic) آثار دینی و

غیردینی خود را با زبان یونانی به رشته تحریر درآوردند. «موسی بن میمون» (Mosa bin Maimon) با زبان عربی می‌نوشت؛ ولی «راشی» (Rashi) با زبان عبری کتابت می‌کرد. بیشتر ادبیات «کابالا» نیز با زبان آرامی نگاشته شد. این وضع تا قرن نوزدهم ادامه داشت. در این زمان متفکران یهودی، مطالب دینی خود را فقط با زبان کشوری می‌نوشتند؛ به‌عنوان نمونه «موسی مندلسون» (Mosa mandelson) اندیشمند اصلاح‌طلب یهودی و نیز «مارتین بوبر» (Martin Bober) با آلمانی نوشتند. بسیاری از متفکران کنونی یهودی مانند «جیکوب نیوزنر»، (G. newzner) در ایالات متحده، تألیفات دینی خود را با زبان انگلیسی می‌نویسند؛ حتی زبان نماز نزد یهودیان اصلاح‌طلب، محافظه‌کاران، و تجدیدگرایان، انگلیسی شده است و جز ارتودکس‌ها، کسی عبری به‌کار نمی‌برد.

درباره نوشته‌هایی که خارج از حوزه تفکر دینی قرار می‌گیرد، نظیر: ادبیات، فلسفه و علم که مؤلفان یهودی آن‌ها را نوشته‌اند — که البته تا قرن نوزدهم تعداد انگشت‌شماری هستند — از همان آغاز به زبان کشوری نوشته شدند که این آثار در میان آنان پدید آمد؛ برای نمونه «فیلون اسکدرانی»، (Filon) تألیفات خود را با زبان یونانی نوشت. «موسی بن میمون» از زبان عربی استفاده می‌کرد. بیشتر شعرای یهودی اندلس نیز همین کار را می‌کردند. در قرون وسطا نیز نویسنده یهودی قابل ملاحظه‌ای وجود ندارد. تا این‌که در قرن هفدهم اسپینوزا (Spinoza) — که از یهود جدا شده بود — ظهور کرد. او نیز مانند بسیاری از نویسندگان غربی هم‌روزگار خود، آثارش را با زبان لاتینی به رشته تحریر درآورد.

نیازی به بیان نیست که نویسندگان یهودی، در حال حاضر، همه نوشته‌های غیردینی خود را به زبان کشوری می‌نویسند که در آن به‌سر می‌برند به‌عنوان مثال «یعقوب صنوع» (yaaghob sannoa) (نویسنده یهودی مصری) با زبان عربی، «هاینه» (Haine) و «مارکس» (Marx) با زبان آلمانی، «بروست» (Brost) با زبان فرانسوی و «دزرائیلی» (Dezraili) و «سول پیلو» (S. pilo) با زبان انگلیسی دست به نوشتن زدند. از این گذشته، بیشتر نوشته‌های کلاسیک اندیشه صهیونیستی، با زبان آلمانی یا انگلیسی به رشته تحریر درآمد. تئودور هرتزل «هرتزل» (Teodor Hertzal)، زبان عبری و الفبای آن را نیز نمی‌شناخت؛ با این حال در کنگره اول صهیونیستی در سال (۱۸۹۷ م.) تلاش کرد خوشی و سرور را به قلب خاخام‌های ارتودکس هدیه کند؛ از این رو چند کلمه عبری را که با الفبای لاتینی برای او نوشته شده بود، بر زبان راند. بعدها در خاطرات خود درباره این مسأله نوشت:

«این کار من، موجب سختی و مشقت فراوانی برای من شد که از همه کارها و فعالیت‌هایم برای آماده شدن در کنگره بیشتر بود.»^۷

«هرتزل»، «نوردو» و بسیاری از نخستین اندیشمندان صهیونیست، به وجود چیزی که «فرهنگ یهودی» خوانده می‌شد، ایمان نداشتند و حتی هرتزل وقتی که برای نخستین بار این مفهوم در یکی از کنگره‌ها عنوان شد، آن را مسخره کرد. هرتزل تصور هم نمی‌کرد که زبان عبری، زبان ملی قومی شود که او آن را پیشنهاد داده بود؛ چرا که او می‌خواست زبان آلمانی در این زمینه به‌کار گرفته شود.^۸ به نظر او هر شهرک یهودی‌نشین با زبان خودش سخن می‌گوید. در سال‌های اول اشغال فلسطین نیز جنگی به نام «جنگ زبان» میان طرفداران استعمال زبان آلمانی — که هوادار استعمار آلمان بودند — و یهودیان شرق اروپا — که خواستار استعمال زبان عبری و هوادار استعمار انگلیس بودند — در گرفت. عده‌ای دیگر، خواستار استعمال زبان «یدیشی» بودند.^۹

جنگ زبان، در مهاجرنشین‌های صهیونیستی فلسطین درگرفت که بیانگر تعدد علایق و هویت‌های زبانی و تمدنی یهودیان و نیز جدال دولت‌های بزرگ استعماری (فرانسه، انگلیس و آلمان) برای تحمیل هویت فرهنگی خاصی بر مهاجرنشین صهیونیستی و تضمین بقای خود در منطقهٔ نفوذش بود؛ به گونه‌ای که مدارس الیانس، زبان فرانسوی و مدارس انگلیسی یهودی، زبان وطن اصلی را ابقا و حراست کردند؛ بدین ترتیب زبان عبری در همه این حوزه‌ها، زبان دوم باقی ماند.

هنگامی که جنگ و جدال مهاجرنشین‌ها به خاطر به‌کارگیری زبان عبری بالا گرفت، حکومت آلمانی به مهاجرنشین‌های یهودی‌ای که از آلمان مهاجرت کرده بودند، در سال (۱۹۱۳ م.) سفارش کرد که زبان خود را حفظ کنند و بکوشند که بیانیه‌ای از اتحادیهٔ مدرسان دریافت کنند، مبنی بر این که زبان رسمی‌ای برای مهاجرنشین‌ها (شهرک‌نشین‌ها) وجود نداشته باشد. این دسته تلاش کردند که زبان آلمانی را به صورت زبان درس و پژوهش در «تخنیهون» و سایر مدارس انجمن آلمانی «عذرا» درآورند. با این همه، زبان عبری از همه جلو افتاد.^{۱۰}

هم اکنون زبان اساسی یهودیان جهان که یهودی‌های ایالات متحدهٔ آمریکا، کانادا، انگلستان، استرالیا، نیوزیلند و جنوب آفریقا با آن سخن می‌گویند، زبان انگلیسی است. چنان‌که می‌دانیم این یهودیان اکثریت چشمگیر یهودیان جهان را تشکیل می‌دهند. زبان عبری، یعنی زبان یهودیان اسرائیل، در مرتبهٔ دوم قرار می‌گیرد. زبان یدیشی در آمریکا کاملاً از رواج افتاده و در روسیه نیز در حال زوال است و از زبان لادینو، هیچ اثری باقی نمانده است.

گفته می‌شود تعدد زبان گروه‌های یهودی در شرق اروپا، یکی از علل اساسی بحران هویتی است که آن‌ها با آن درگیر و روبه‌رو شدند؛ چرا که زبان مقدس آنان، عبری، زبان

قانونی، آرامی (زبان تلمود)، زبان محاوره، یدیشی و زبان گوی اعلای آمیزش و اختلاط، آلمانی، لهستانی، روسی و گاه اوکراینی بوده است. در موازات این تقسیم‌بندی‌های زبانی، تقسیم‌بندی طبقاتی و اجتماعی وجود دارد و همه این تقسیمات، به بالا گرفتن بحران یهودیان یاری رسانده است. با سرآغازهای عصر جدید و خروج یهودیان از «گتو» (Ghetto) نوسازی آنان و پایان گرفتن تمایز کارکردی/کارگزاری آنان، همه این گویش‌ها رفته رفته روبه زوال نهاد؛ چرا که دولت قومی جدید، از اعضای اقلیت‌ها خواست که انتساب قومی آن‌ها، کاملاً در خدمت سرزمینشان باشد؛ از این رو به صورت مشخص، زبان یدیشی مورد هجوم شدیدی واقع شد.

با آن که بحث درباره زبان‌های یهودیان و اوضاع و احوال گویش‌ها و لهجه‌های آنان، به‌همین قطره کوچک محدود نمی‌شود، محدودیت مجال، ناگزیر ما را بر آن می‌دارد که به‌همین مقدار کم بسنده شود؛ و گرنه توضیح پاره‌ای از مطالب و موضوعات زبانی یهودیان، در بررسی سیر و سرگذشت قبلی و حال و هوای فعلی لازم و ضروری است؛ (نظیر آنچه درباره شاخه‌شاخه شدن زبان و ارتباط آن با تقسیمات طبقاتی و اجتماعی گفته شد و ...). از این رو بحث خود را از این پس به گذار زبان‌های یهودیان به حوزه ادبیات، چه به صورت مستقیم، چه به صورت غیرمستقیم اختصاص می‌دهیم و در ضمن آن، امید می‌رود این نکته روشن شود که چگونه یهودیان از زبان و بعداً از ادبیات خود، به مثابه وسیله‌ای برای نفوذ بهره می‌گیرند.

بدون شک این امر و تلاش یهودیان و به‌ویژه صهیونیست‌ها برای خروج از بحران‌های زبان و اقدام به احیا و تأسیس زبان واحدی برای آنان که ملت یهودی یا شهروندان اسرائیل خوانده می‌شوند، ربط مستقیمی دارد؛ چرا که حقیقت آن است که اعضای گروه‌های یهودی، چه در گذشته و چه در حال، با لهجه‌ها و گویش‌هایی که نام برده شد، مطلب ننوشته‌اند؛ جز یدیشی که به علت عمر نسبتاً طولانی و نیز به سبب آن‌که در قرن نوزدهم به صورت زبان مستقلی درآمد که بیشتر یهودیان غربی که در روسیه و لهستان متمرکز شده بودند، با آن سخن می‌گفتند، ادبیات قومی‌ای برای زنان و عموم مردم نوشته‌اند. بعداً کارهای ادبی‌ای با این زبان پدید آمد که بعضی از آن به سطح جدی و خوب ارتقا یافت؛ اما این امر چندی نپایید و زوال رواج زبان یدیشی را می‌توان علت اصلی این امر دانست.

اینک به منظور بررسی بیشتر درباره زبان، لهجه و گویش گروه‌های یهودی پراکنده در جهان، به‌ویژه اروپا و نحوه کاربرد و بهره‌برداری آن‌ها از عنصر زبان و ... به گروه‌های بسیار

خاصی از اقلیت‌های یهودی ساکن گتوها اشاره می‌شود و این موضوع، براساس یک الگوی عملی و عینی که در مورد این افراد صدق می‌کند، بیشتر کاویده می‌شود.

براساس آنچه متفکر و اندیشمند یهودی سکولار، «هارون گوردون» (Aharon Gordon) یهودیان خارج از فلسطین را «طفیلی» می‌خواند و متفکر صهیونیست آلمانی، «ماکس نوردو»، (Max nordo) آن‌ها را «باکتری» می‌نامد و بعدها «هیتلر» (Hitler) نیز این اصطلاح را به‌کار می‌برد، می‌توان به حال‌وهوای یهودیان در غربت (تبعید) و تصویر اساسی آنان در گفتمان سیاسی غربی، سرمایه‌داری، سوسیالیسم، و ... دست یافت.

اگر وصف «باکتری» را در حق اقلیت‌های یهودی پراکنده در اروپا دقیق بدانیم و آن را مبنای کار خود قرار دهیم، می‌توان گفت که این صفت، در همان آغاز، چند حالت مهم و ذاتی را به ذهن متبادر می‌سازد؛ به‌عنوان مثال پنهان‌کاری، زیان‌باری، عدم سازگاری با محیط پیرامونی و در نتیجه ایجاد مزاحمت و تشنج و ... که عیناً در مورد باکتری طفیلی نیز صادق است.

فارغ از بررسی تاریخ و سرگذشت اقلیت‌های یهودی در اروپا و فقط با ملاحظهٔ حالت «گتو»ها و زندگی مجبورانهٔ دور از اکثریت مردم جامعه، محرومیت از پاره‌ای حقوق و مزایای اجتماعی و ... می‌توان دریافت که آنان، به نوعی احساس تنهایی، جدایی و تمایز کرده‌اند و اگر در نگاه اول چنین فرض شود که این همه تحقیر و توییح فردی و جمعی که در مورد یهودیان اقلیت اعمال شده، عملاً و به‌صورت مستقیم به درهم شکستن همه ارکان هویتی آنان منجر می‌شود و در نتیجه با مسخ حقیقی آنان، آن‌ها را عملاً به ابزاری در خدمت نیل به اهداف و مقاصد موردنظر اکثریت قرار داده‌است، می‌توان عکس این مطلب را نیز تصور کرد؛ به این صورت که آنان دست‌کم در ذهن خود، خویشتن را حامل و دارندهٔ پیام موسوی و انبیای الهی می‌دانسته‌اند و حتی اگر به شرایط دینی خود التزامی نداشته‌اند و کمتر بر اثر نوسازی و حرکت‌های مدرن غربی، سکولار شده بوده‌اند، باز خود را «امت برگزیده» و تنها مردم مورد نظر برای «بازگشت به سرزمین موعود» می‌پنداشته‌اند. اگر این وجه را نیز جاری بدانیم، باید بپذیریم که آنان، دست‌کم در پاره‌ای موارد، به‌صورت آگاهانه در برابر ذوب هویت و از دست دادن همه میراث و سنت خود مقاومت به خرج داده‌اند و اگر در این برهه‌ها، عملاً حرکت‌هایی برای رهایی از زندگی مجبورانه دیده نمی‌شود، صرفاً به‌خاطر نبود فرصت و شرایط کافی بوده است؛ وگرنه آنان هر آن مترصد فرصتی بوده‌اند تا خود را رها سازند.

شکی نیست که بسیاری از حکومت داران زمان از این امر نهانی ولی حتمی، با خبر بوده‌اند؛ از این رو آنان را در خدمت اهداف و مصالح خود، به‌عنوان «ابزار»ی به‌کار گرفته‌اند تا کارها و امور خاصی که نیازمند افراد ویژه‌ای است، انجام دهند. این افراد و گروه‌های ابزاری که در تاریخ یهودیت (صهیونیسم)، جماعت‌های کارگزاران^{۱۱} نامیده می‌شوند، طبیعتاً دارای «خاصیت» و «خصوصیت» قابل‌عنایتی بوده‌اند که آنان را نه تنها از اکثریت جامعه، بلکه حتی از سایر هم‌سرنوشت‌ها و هم‌کیشان خود نیز جدا می‌ساخته است.

اقتضای نوع وظایف و مسوولیت‌هایی که این گروه‌ها بر عهده می‌گرفته‌اند، این بوده‌است که در نهان صورت بگیرد و با شیوه و شگرد خاصی عملی شود؛ از این رو به‌گونه‌ای «محرمیت» و رازداری نیاز داشته است و این امر دست‌کم نشان می‌دهد که کار این گروه از افراد یا ممنوعیت عرفی و قانونی داشته و یا جاسوس‌گونه بوده است. در غیر این صورت نیازی به این گروه ویژه که از کمترین حقوق، مزایا و حتی روابط اجتماعی برخوردار بوده‌اند، وجود نداشته است.

«زبان مخفی» مهم‌ترین وسیله ارتباطی این افراد با یکدیگر و با طرف‌های کاری آنان بوده است. زبان‌های مخفی، لهجه‌ها و گویش‌های خاص، گاه زبان‌های خاصی است که اعضای گروه‌های کارگزار، آن‌ها را به‌کار می‌گیرند. این لهجه، گویش یا زبان، معمولاً با زبان جامعه میزبان یا جامعه اکثریت اختلافی ندارد؛ ولی سخن گفتن به این زبان، شرط ورود به گروه می‌باشد؛ البته این‌گونه لهجه‌ها، گویش‌ها و زبان‌ها، خصاص یهودیان نیست و در بسیاری از موارد مشابه نیز به‌کار گرفته شده و می‌شود؛ برای نمونه در امپراتوری عثمانی، ممالیک میان خود با زبان «چرکسی» یا یکی از لهجه‌های ترکی یا هم حرف می‌زنند. گروه‌های کارگزار چینی در جنوب آسیا با زبان خود سخن می‌گویند. عرب‌ها در آفریقا، با زبان خود حرف می‌زنند. جماعت‌های کارگزار یهودی شرق اروپا نیز از زبان یدیشی بهره می‌گرفتند.

به نظر می‌آید سخن گفتن با یکی از زبان‌های مخفی، نشانه‌ای از انتساب و سرسپردگی گروه کارگزار است، با این‌که کسی که با این زبان سخن می‌گوید به این وسیله کفایت و شایستگی خود را نشان می‌دهد، در عین حال خود را از اکثریت مردمی که با زبان ملی خود سخن می‌گویند جدا می‌کند؛ از این رو یکی از وسایل جدایی گروه کارگزار و اعضای جامعه میزبان است و در عین حال وسیله ارتباط میان اعضای گروه مزبور می‌باشد و اعضای گروه‌های کارگزار یهودی به هیچ‌وجه از این قاعده جدا نیستند و در طول تاریخ همواره در هر جامعه و جایی که بوده‌اند، به‌نوعی این وضعیت را حفظ کرده‌اند؛ به‌عبارت دیگر این روش زبانی میان

اعضای گروه‌های کارگزار همواره برقرار بوده است؛ یعنی با زبان اقوامی که میان آن‌ها زندگی می‌کردند، پس از وارد کردن الفاظ عبری به آن، سخن می‌گفتند؛ به گونه‌ای که زبان آن قوم به صورت لهجه یا گویشی یهودی در می‌آمد و معمولاً آن را با حروف عبری می‌نوشتند.

منظور از گویش، شیوه‌ای در سخن گفتن است که با روش و الگوی زبانی حاکم متفاوت است. با این حال بر سطح نظام زبانی مستقل ارتقا نمی‌یابد؛ یعنی در مرزهای زبان اصلی (مادر) متوقف می‌شود؛ نه کاملاً منسوب به آن است و نه کاملاً جدا از آن است (و این امر درست مانند وضعیت خود جماعت‌های کارگزار است).

مسئله گویش و ارتباط آن با زبان اصلی دقیقاً در مورد زبان یدیشی صدق می‌کند که زبان‌شناسان آن را به‌عنوان گویشی از زبان آلمانی محسوب می‌کنند؛ چراکه ساختار آن در اصل همان ساختار زبان آلمانی قرون وسطایی است. با این تفاوت که کلماتی از زبان اسلامی و عبری از راه مهاجرت یهودیان به لهستان وارد آن شده است و با حروف عبری نوشته می‌شود.

از جمله فواید مستقیم زبان مخفی این است که کار ادای وظیفه را — که معمولاً زنده است — آسان می‌کند. بدین ترتیب زبان مخفی از جمله نشانه‌های حاشیه‌ای بودن است. یهودیان به صورت عملی از این زبان بهره می‌گرفته‌اند و چنان‌که گفته شد، این زبان، ترکیبی از زبان کشور میزبان و کلمات عبری بود که براساس قواعد زبانی آن منطقه به‌کار برده می‌شد؛ به‌عنوان مثال کلمه «اخل» یک کلمه عبری و به‌معنای «خوردن» است. حال اگر یک یهودی که با زبان انگلیسی صحبت می‌کند، درباره جمله «او غذا خورده است» به صورت (He has already akhaled) سخن می‌گوید؛ نکته مهم این است که این‌گونه کلمات وارد شده بیانگر اجزای مهم نظیر اسم‌ها و افعال موجود در جمله هستند؛ همچنین نام اماکن به صورت حرف به حرف به زبان عبری برگردانده می‌شود؛ به‌عنوان مثال کلمه «نیویورک» در جمله «به نیویورک رفتم» به صورت (I Went to york hadash) بیان می‌شود؛ یعنی کلمه «حادث» که در زبان عبری به‌معنای جدید است، به‌جای کلمه «نیو» به‌کار رفته است. یهودیان این زبان سری را برای گفت‌وگو درباره کارهای مورد نظرشان به‌کار می‌برند، بدون آن‌که افراد پیرامون آن‌ها چیزی از آن زبان بدانند.^{۱۲}

با این‌همه زبانی که هنوز هم در بحث از انواع زبان‌های پیدای پنهان یهودی، مرکز صدارات را در انحصار خود دارد، زبان عبری است که علاوه بر نگارش آثاری که دینی و گاه مقدس خوانده می‌شود، در مطرح‌کردن «مسئله یهود» در اروپا و به ویژه در انگلستان نقش

مهمی داشت و از این طریق به صورت مشخص و مسلم بر ادبیات اروپاییان تأثیر نهاد؛ به گونه‌ای که درباره مسائل یهودیان و بحث از سرگذشت و آینده آنان، آثار و نوشته‌هایی نظیر: رمان، شعر و نمایشنامه به زبان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و... پدید آمد که بدون شک می‌توان آن‌ها را در زمره ناب‌ترین گروه از آن‌چه ادبیات صهیونیسم می‌خوانیم، قرار داد. از این رو در همین جا می‌توان به پرسشی که در آغاز مقاله مبنی بر ارتباط مستقیم نگارش به زبان عبری و ادبیات صهیونیسم مطرح شد، به این صورت پاسخ داد که همه آن‌چه در زمره ادبیات صهیونیستی به حساب می‌آید، عبری نیست و آثار فراوانی را می‌توان در این حوزه جای داد که به زبانی غیر از عبری یا حتی سایر زبان‌های مورد استفاده گروه‌های کارگزار یهودی به رشته تحریر درآمده است.

احیای زبان عبری و سرآغازهای ادبیات صهیونیستی

بدون شک تاریخ مشخصی که با دقت و سندیت کامل، احیا و تجدید حیات زبان عبری را معین کند، کار ساده‌ای نیست و فقط می‌توان از طیف، موج و کلمات کلی دیگری از این قبیل بهره گرفت که نشان می‌دهد در دوره و عصر خاصی با توجه به زمینه‌ها و شرایط ویژه‌ای که حاکم بوده، فرهنگ یهودیت و به صورت مشخص زبان خاص آن، عبری، سربرآورده و نه به عنوان یک زبان حاشیه‌ای و الزاماً مخفی، بلکه به عنوان زبانی مجاز و قانونی، به فراخور بخشی از سیره یهودیان را به دیگران انتقال داده است.

(هنری) (Henry) هشتم، پادشاه انگلستان، در سال ۱۵۳۸ م. دستور ترجمه تورات به زبان انگلیسی، انتشار و در دسترس عموم مردم قرار دادن آن را صادر کرد و به این صورت یهودیت را از لحاظ تاریخ، عادات و قوانین، جزئی از فرهنگ انگلیسی قرار داد تا در سه قرن پس از آن در این فرهنگ تأثیر سرسام‌آوری داشته باشد. حالتی پدید آمد که بر تورات ترجمه شده، «تورات ملی انگلستان» اطلاق می‌شد و بیش از هر کتاب دیگری بر روح حیات انگلیسی‌ها تأثیر نهاد و داستان‌های تاریخ یهودی، ماده اصلی فرهنگ انگلیسی‌ها و شناخت تاریخی آنان شد.^{۱۳} از این گذشته، فلسطین در قرائت کلیساها و مواعظ آن و در اندیشه مسیحیت اروپای پروتستانیست به صورت سرزمین یهودی و یهودیان، ملت غریب فلسطین در اروپا، دورماندگان از وطن خود و بازگشت‌کنندگان به آن در زمان مناسب به حساب آمدند.^{۱۴}

زبان عبری نیز به این اعتبار که زبان تورات است، در کنار زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، لاتینی و یونانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار و جزء پذیرفته شده‌ای از فرهنگ اروپایی

محسوب شد. اصلاح طلبان آن را برای فهم محتوای تورات ضروری دانستند تا این‌که با فرا رسیدن اواخر قرن شانزدهم، عبری به حیطة حروف چایی راه یافت.

حمایت از پدیده عبری‌گرایی به رجال و پیروان کلیسای پروتستان محدود نشد، بلکه به حوزه روشنفکران و از همه مهم‌تر حوزه هیأت‌های قضایی بسیار مؤثر در جامعه نیز راه یافت.^{۱۵} به‌دنبال آن، پژوهش‌های عبری به دانشگاه‌های انگلستان و سایر دولت‌های اروپایی — غربی دیگر نیز وارد شد که به کثرت پژوهشگران حوزه عبری انجامید و «جیمزاول» (Jemsi) (۱۶۰۳ — ۱۶۲۵ م.) در ترجمه عهد قدیم از آن‌ها بهره گرفت.

انتشار عبری‌گرایی و پژوهش‌های یهودی در دانشگاه‌ها و فرهنگ اروپایی تأثیرات متعددی بر جای گذاشت که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. امکان قبول تفسیر یهودی از عهد قدیم، به‌ویژه تفسیر متعلق به آینده بازگشت یهودیان به فلسطین.

۲. اطمینان دانشجویان دانشگاه‌ها و پژوهشگران به این‌که کلمه اسرائیل که در عهد قدیم وارد شده است، به معنای همه گروه‌های یهودی در جهان است.

۳. قبول تفسیر مربوط به زمان پایان جهان با بازگشت دوباره مسیح و این‌که این بازگشت با مقدمه‌ای در ارتباط است که به بازگشت یهودیان به فلسطین اشاره دارد.^{۱۶}

بنابراین کاملاً طبیعی است که در انتظار ادبیات صهیونیستی باشیم که از سوی مسیحیان و به‌طور کلی غیریهودیان نوشته شده باشد و این امر به وضوح نشان می‌دهد که آنچه ادبیات صهیونیستی خوانده می‌شود، بسی فراتر از زبان عبری و نوشته‌های یهودیان است و به این طریق می‌توان دامنه پژوهش درباره ادبا و آثار ادبی صهیونیستی را گسترش داد.

بدیهی است که موضوعی با چنین گستردگی و شاخ و برگ نمی‌تواند در مجالس چینی محدود و مختصر بگنجد؛ از این‌رو ناچار باید صرفاً به توضیح پاره‌ای اصطلاحات، شخصیت‌ها و نمای کلی آن بسنده کرد.

ادبیات صهیونیستی، اصطلاحات و مفاهیم

هر علم، فن و شاخه‌ای از معرفت بشری از اصطلاحات، مفاهیم و عبارات کلیدی و اصیلی برخوردار است که شناخت و درک درست و اصولی آن‌ها امکان احاطه و فهم بیشتر آن علوم و معارف را فراهم می‌کند؛ به‌گونه‌ای که گاه بدون آشنایی با این مفاهیم و مصطلحات و شناخت آن‌ها هرچند به‌صورت اجمالی امکان ندارد یا دست‌کم بسیار دشوار است؛ از این‌رو

مقدمه‌وار به چند اصطلاح کلییدی ادبیات صهیونیسم و پیش از آن به بنیاد مفهوم‌سازی صهیونیستی نظری می‌افکنیم.

بیشتر درباره سرگذشت یهودیان در طول تاریخ و به‌ویژه دوره‌های نزدیک‌تر آن در اروپا اشاره‌ای شد و به‌صورت اجمالی از ارتباط متین و قطعی این وضعیت با زبان و بیان یهودیان مهاجر پرده برداشته شد و نیز به نتیجه معکوس توبیخ‌های یهودیان از سوی اروپائیان اشاره شد. اگر این امر پذیرفته شود، در نتیجه پذیرش این مطلب نیز الزامی می‌شود که در زبان و بیان یهودیان، عبارات و کلمات خاصی وجود داشته باشد که فقط خاص خود آنان باشد. منظور از این کلمات آن دسته از عبارات و واژگانی نیست که به زبان مملکت میزبان اضافه می‌شد و به این وسیله نوعی زبان مخفی را پدیدمی‌آورد؛ بلکه منظور، کلمات و عباراتی است که بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال یهودیان، به‌نوعی مبهم و ناگویا است یا دست‌کم خود آنان بر این باورند که بسیاری از کلمات و عبارات موجود در زبان آن‌ها، غیر قابل ترجمه یا دارای معنا و مفهومی مخالف با سایر زبان‌ها هستند. از این گذشته به وضوح، حالت عزلت و انزوای زندگی آن‌ها در «گتو»ها بر ساحت زبان و بیانشان نیز سایه افکنده و نوعی «انزوای زبانی» را برای آنان پدید آورده است؛ برای نمونه آن‌ها ترجمه بسیاری از الفاظ و کلمات عبری را نمی‌پذیرند و بر کاربرد آن‌ها به همان صورت عبری اصرار می‌ورزند؛ از جمله این کلمات عبارتند از: لیکود، معراخ، (Mearakh) احدوث، (Ahdoth) هاغفدها، (Haafdah) مستفاه، (Mostfah) یوم کیبور (Kibor) و ...

از دیگر جلوه‌های انزوای زبانی و گتویی بودن اصطلاحات یهودی در ترجمه اسمای علم نمایان می‌شود؛ زیرا از آن‌جا که این اصطلاحات صهیونیستی از این ایمان نشأت می‌گیرند که یهودیت یک ارتباط قومی است، پس باید همه این‌گونه اسم‌ها، عبری شوند؛ به‌عنوان مثال اسحاق به «یتسحاق» (yatshagh) موسی به «موشیه» و سعید به «سعیدا» تبدیل می‌شود و ...^{۱۷}

از جمله مهم‌ترین جلوه‌های انزوای زبانی، در اصطلاحاتی نظیر: «هولوکوست» (Halokost) و «عالیاه» (Aliah) به چشم می‌خورد. عالیاه اصطلاحی دینی و به‌معنای علو و صعود به سرزمین موعود است و با هیچ پدیده اجتماعی ارتباط ندارد. با این حال صهیونیست‌ها این کلمه را برای اشاره به مهاجرت اشغال‌گرانهٔ سکن‌گزین خود به‌کار می‌برند؛ یعنی پدیده‌ای که دارای علت و نتیجه است، به‌صورت یک امر بی‌نظیر و پدیده‌ای ذاتی تبدیل می‌شود که در ذیل هیچ قاعده و بحثی نمی‌گنجد. «هولوکوست» نیز به معنای تقدیم قربانی به

پروردگار در هیکل است که همه آن قربانی می‌سوزد و چیزی از آن برای کاهنان باقی نمی‌ماند. با این همه، صهیونیست‌ها این کلمه را برای نسل‌کشی یهودیان از سوی نازی‌ها به‌کار می‌گیرند.^{۱۸}

هدف از کاربرد این گونه مصطلحات دینی — عبری، از میان بردن مرزها و تفاوت‌های میان پدیده‌های مختلف است؛ به‌گونه‌ای که «عالیاه» از معنای خود خارج می‌شود و به‌صورت مهاجرت صهیونیستی سکناگزین درمی‌آید و مهاجرت صهیونیستی به علو و صعود به سرزمین موعود تبدیل می‌شود. مهاجرت از سرزمین موعود به‌صورت «یریداه» (yeridah) بیان می‌شود که معنای هبوط، عقب‌نشینی و ارتداد است. شاید تنها دلیلی که در زبان عبری نیز یک کلمه بی‌طرف وجود دارد که منظور و معنای آن فقط و فقط مهاجرت است، واژه «هجیراه» (Hajirah) می‌باشد؛ با این حال صهیونیست‌ها از آن دوری می‌گزینند و ...^{۱۹}

بحث درباره مصطلحات و مفاهیمی که صهیونیست‌ها در مقاطع مختلف و با اهداف متعدد به‌کار می‌برند، همین مقدار نیست؛ البته این، امری طبیعی است؛ چراکه ایدئولوژی و مرام صهیونیستی، با عمری نسبتاً طولانی و تعصبی که در خود دارد و نیز با توجه به حمایت‌های همه‌جانبه استعمارگران و امپریالیست‌های جهان‌خوار از آن و ... طبیعی است که دارای پیچ‌وخم‌هایی تا این اندازه ترسناک و حتی بزرگ‌تر از این هم باشد؛ از این‌رو بحث درباره خود این اصطلاحات، با وجود اهمیت و اعتباری که برای تفسیر ذات و ماهیت این پدیده دارد، صرفاً نما و جلوه‌ای از اهداف نهانی و در عین حال بنیادی است که منجر به ظهور این اصطلاحات شده است و این و بنیادهای، مسلماً در حوزه‌ای با عنوان «غرب مرکزی/غرب‌مداری» می‌گنجد.

توضیح این‌که اعتقاد به «ما مرکز و عالم همه خط پرگار» موجب می‌شود پاره‌ای مزایا و اعتبارات برای طراحان و مجریان چنین شعاری پدید بیاید و در ضمن بسیاری از حقوق و حقایق مربوط به آنان که در حاشیه یا خط پرگار واقع شده‌اند، تضییع شود و در حقیقت می‌توان گفت که اصل و پایه بسیاری از این مزایا در این‌گونه تضییعات ریشه دارد. در غرب جنگ‌هایی بر سر منافع و اطماع خود غریبان میان آنان درگرفت؛ با این حال عبارات و اصطلاحاتی نظیر: «جنگ جهانی یکم و دوم» دیگر جزو ذاتی زبان‌های غیرغربی شده است. بحث درباره وضعیت کنونی جهان و دوره‌ای که در آن قرار دارد نیز به همین صورت است. آن‌ها بر این باورند که قرون وسطا، مربوط به تاریخ بشر است؛ در حالی که همزمان با این دوره

که برای غربیان، تاریخ شوم و قرون وسطا به حساب می‌آید، در اسلام و تاریخ و تمدن آن، «عصر زمین» و طلایی آن، بر همه ساحت‌های متنوع بال گسترده بود و ...^{۲۰}

صهیونیست‌ها به دو طریق از این «مرکزیت» و «خصوصیت / خصوصی بودن» بهره‌می‌برند: یک‌بار از طریق مادر غربی خود و یک‌بار از رهگذر عقاید و باورهای خود به‌عنوان یک امت ناب و خالص که با «تاریخ یهودی»، «نژاد یهودی»، «زبان یهودی»، «نبوغ و استعداد یهودی» و ... عبارات انحصاری دیگری از این قبیل بیان می‌شود.

از این‌رو کاملاً بدیهی است ادبیاتی که با این واژگان و پیش از آن با این دیدگاه‌ها پدید بیاید، در مرحله نخست، خواننده غیرعبری و غیرصهیونیست را دچار نوعی خلأ می‌سازد و به او می‌فهماند که زبان او قدرت احاطه و واژگان عبری را ندارد؛ در نتیجه ضمن سرگردان کردن و واداشتن این خواننده به جست‌وجوی معانی کلمات و عبارات عبری، دست آخر در حالت بی‌اطلاعی یا عدم اطلاع کامل باقی می‌ماند و تنها فرج او، توضیح و تفسیر صهیونیست‌ها از این کلمات است که مجمل و مفصل نتیجه‌ای که از این امر برمی‌آید، از همین ابتدا واضح است. بنابراین در همین جا می‌توان گفت که ادبیات صهیونیستی، الزاماً ادبیاتی نیست که صرفاً با واژگان و عبارات عبری نوشته شده باشد، بلکه هرگونه نوشته یا عملی که عرفاً در حوزه ادبیات قرار می‌گیرد، در صورتی که حامل و حاوی این‌گونه اندیشه‌های صهیونیستی باشد، جزو ادبیات صهیونیستی به حساب می‌آید؛ از این‌رو بحث از ادبیات عبری یا ادیب عبری، فقط به نوعی ساحت زبانی آنان را دربر می‌گیرد و با آن‌که در سال ۱۹۶۶ م. جایزه نوبل به یک نویسنده اسرائیلی تقدیم شده است،^{۲۱} با این حال این زبان نیز مانند یدیشی و لادینو هرگز اعتبار عام و جهانی نیافت و نوعی زبان محلی به شمار می‌آید.

بنابراین ادبیات صهیونیستی، به پاره‌ای از کارهای ادبی با مضمون واضح صهیونیستی، با صرف‌نظر از ارتباط قومی، دینی، تمدنی یا زبانی مؤلف اشاره دارد؛ به‌عنوان مثال رمان «دانیال دروندا» که جرج الیوت (Gorge Eliyot) یک نویسنده زن مسیحی، به زبان انگلیسی نوشت، در حوزه این ادبیات می‌گنجد؛ در حالی که بعضی از رمان‌هایی که یهودیان درباره زندگی یهودیت نوشته‌اند، به هیچ وجه با ادبیات صهیونیستی مربوط نمی‌شود، بلکه بعضی از آن‌ها دربردارنده دیدگاهی ضد صهیونیستی و حتی ضدیهودی هستند و آنچه ادبیات صهیونیستی خواننده می‌شود، معمولاً یک ادبیات درجه سوم است که ما آن را «ادبیات روزنامه‌ای» می‌نامیم؛ یعنی این‌گونه آثار ادبی برای چاپ در روزنامه‌ها نوشته شده‌اند و دارای رویکرد تبلیغاتی روشنی هستند.

از مهم‌ترین کارهای ادبی صهیونیستی، رمان «خروج» اثر نویسنده آمریکایی یهودی «لئون اریس» (Lean Arise) و آثار نویسنده آمریکایی یهودی «مائیر لوین» (Mair Levin) است. آثار ادبی که با زبان عبری یا یدیشی نوشته شده‌اند یا آثاری که ادبای یهودی در نقاط مختلف جهان نوشته‌اند، در موارد بسیار کمی جزء ادبیات صهیونیستی به حساب می‌آید. دسته‌ای دیگر ضد صهیونیستی و بیشتر آن‌ها غیرقابل توجه هستند. [اصطلاح ادبیات صهیونیستی، شکل ادبیات، محتوای آن و حتی زبان آن را توصیف نمی‌کند؛ بلکه رویکرد دو گرایش عام اعتقادی آن را به‌طور کامل بیان می‌کند؛ مانند ادبیات سرمایه‌داری یا ادبیات سوسیالیستی. از این رو این اصطلاح عام است و قدرت تفسیری چندانی ندارد.^{۲۲}

شکی نیست که بررسی انتقادی و فنی ادبیات صهیونیستی، امری مهم و بسیار درخور است؛ با این حال چنانچه پیشتر نیز گفته شد، در این باره کارهای بسیار معدودی صورت گرفته است؛ از این رو بررسی همه جانبه همه آن‌چه به‌صورت جزئی یا کلی به این ادبیات مربوط می‌شود، بسیار جزئی و در مواردی معطل مانده است.

بنابراین در این نوشته نمای کلی و تصویری عمومی از این ادبیات ارائه می‌شود:

به نظر می‌آید ذکر این نکته جالب باشد که از نظر تاریخی، ادبیات پیش از تولد صهیونیسم، تقریباً به شعر، به‌ویژه شعر تغزلی مذهبی اختصاص داشت و یک دیدگاه مذهبی محض بود، حتی زمانی که زبان عبری زبانی گویا بود، زبان روحی یهودیان به‌شمار می‌آمد؛^{۲۳} با این حال ناگهان وضع دگرگون می‌شود و صهیونیسم سیاسی با تمام توان خود از زبان عبری، زبان ملی می‌سازد و این کار زیر نظر استادان ادامه می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که در ارزیابی‌های جدید گفته می‌شود زبان عبری در طی قرن‌های متمادی به این خاطر زنده نمانده است که یادبودی از مراسم مذهبی باشد؛ بلکه به این دلیل ماندگار شده که به‌گونه‌ی یک دولت بوده است. شکی نیست تعویض نقش زبان عبری و دادن نقش جدید به آن از حیطة زبان فراتر رفته و نقش «قهرمان یهودی» را نیز در آثار جدید تحریف کرده‌است. با تغییر نقش زبان عبری از یک زبان مذهبی به زبان ملی محتوای داستان‌ها نیز چهره عوض می‌کند و قهرمانان از نقش قهرمان مذهبی و جلوه تصوف، تعهد و استقامت به قهرمانان سیاسی تغییر ماهیت می‌دهد؛ بنابراین به نقطه عطف مهم و یکی از ارکان اساسی ادبیات صهیونیسم به‌عنوان سیاسی‌شدن مذهب یهود یا دست‌کم پیوند مذهب و سیاست می‌رسیم؛ زیرا قهرمانان یهودی در زمان سیاسی‌شدن نیز ریشه‌های کهن اسطوری خود را از دست نمی‌دهند و این‌جا است که از اندیشه «امت برگزیده» که مبنای برتری‌طلبی‌های یهودیان قرار گرفته است، به‌سود ادبیاتی جدید که

در آن شخصیت قهرمان یهودی نه تنها از «سرگردان بودن» خارج می‌شود، بلکه از ستم‌کش بودن نیز جدا می‌شود و این بار قهرمانان جدیدی با شخصیت‌ها و سرنوشت‌های دیگری جلوه می‌کنند؛ به‌گونه‌ای می‌توان از «قهرمان معصوم یهودی» که در رمان «خروج / اکودس» توسط «لئون آریس» با سبکی هندی ترسیم شده است، نام برد و علت همه رنج و شکنجه‌هایی که یهودیان می‌کشند، معصومیت آنان و در عین حال برتر بودن آنان دانست؛ بدین ترتیب اندیشه برتری شخصیت یهودی سرگردان را به یهودی سیاسی تحول می‌یابد و آنچه شکسپیر در نمایشنامه مشهور خود به نام «تاجر ونیزی» از شخصیت یهودی ترسیم کرد و بعدها به‌عنوان «شخصیت شایلاکی» نام گرفت، در رمان «ماریا ادگارت» (Mary Edgart) موسوم به «هارنگتون» (Harengton) که در سال ۱۸۱۷ م. منتشر گردید، به «شخصیت نیک» تبدیل شد. بدون شک بررسی «شخصیت یهودی» در رمان‌های پیش از تولد صهیونیسم یا رمان‌هایی که عملاً در خدمت اهداف و مقاصد صهیونیستی قرار می‌گیرد، ما را بر نوع زندگی یهودیان و زوایای مختلف آن آگاه می‌کند؛ اگرچه شخصیت‌پردازی‌ها فعلاً به حد نهایی و اوج خود نرسیده است و احتمال و امکان پیدایش شخصیت‌های متعدد و متنوع دیگری وجود دارد. چراکه گفته شد، نقش زبان از مذهبی به سیاسی و قهرمان یهودی از سیمای سرگردانی به ثبات، از شایلاکی به نیک، از ستم‌کش به ستمگر و ... تغییر کرد و نشان می‌دهد که این ادبیات، کاملاً به اهداف صهیونیستی متعهد مانده و بنا به تغییراتی که در مرام‌ها و مبانی صهیونیستی و رویکردهای آن صورت می‌گیرد، رویکردهای این ادبیات نیز تغییر می‌کند؛ زیرا می‌توان ادبیات صهیونیستی را در یک تحلیل واقع‌بینانه، ادبیاتی سیاسی نامید و «تئودور هرتزل» با نوشتن رمان «سرزمین جدید — قدیم» راه را برای تبدیل هنر به سیاست فراهم کرد و می‌توان گفت راه تبدیل شدن هرتزل هنرمند به هرتزل سیاسی را نشان می‌دهد.

نکته قابل توجه در ادبیات صهیونیستی، تنوع آن است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت علاوه بر استفاده این ادبیات از همه امکانات زبانی و سیاسی، از انواع مختلف ادبی نظیر شعر و نمایشنامه نیز کمک گرفته است؛ به‌عنوان مثال شعر انگلیسی و مشخصاً شللی (Shelli) (۱۷۹۲ — ۱۸۲۲) «ولرد بایرن» (Lora Bairon) (۱۷۸۸ — ۱۸۲۴) پیش از رمان انگلیسی، مسأله یهودی سرگردان را مطرح کرده‌اند و در همین موضوع، نمایشنامه‌های زیادی پدید می‌آید که از آن میان می‌توان به نمایشنامه «یهودی ازلی» توسط «دیوید پینسکی» یهودی در سال ۱۹۰۶ م. به زبان پدیش اشاره کرد. این نمایشنامه از سوی «اسحاق گولد برگ» (Gold Berge) با عنوان «ناآشنا» به انگلیسی ترجمه شد. از دیگر نمایشنامه‌های صهیونیستی درباره یهودی سرگردان

اثری است که با همین عنوان از سوی «تام پل تورستون» (Tome pel Torestane) در سال ۱۹۲۰ م. نوشته شد.

برشمردن آثار متعددی که در زمینه ادبیات صهیونیستی نوشته شد، صرفاً شمارش نمونه‌های متعددی است که به نوبه خود و در زمان خود مسوولیت (وظیفه) خویش را انجام داده‌اند؛ با این حال به‌طور مختصر می‌توان گفت که یک نویسنده صهیونیستی با مسائل ذیل روبه‌رو است.

۱. برتری مطلق یهودی و معصومیت قهرمان خود.
۲. موضع‌گیری در مقابل اعراب به‌طور اخص و دیگر ملت‌ها به‌طور اعم.
۳. شخصیت یهودی و روابط آن با اسرائیل.
۴. دلایل صهیونیستی برای اشغال فلسطین؛ از جمله تأکید بر سرکوب یهود و به ویژه قتل‌عام‌های هیتلر.^{۲۴}

هیچ بحثی درباره نقشی که ادبیات صهیونیسم در دست و پا کردن گونه‌ای انکار عمومی به سود اسرائیل و ادعاهای آن بازی کرده نیست؛ برای نمونه رمان «اکودس‌یش» از دو کتاب سیاسی دیگر صهیونیستی، به تبلیغات صهیونیسم و مسأله اسرائیل خدمت کرده است. از نظر داخلی ادبیات صهیونیسم دو هدف عمده را دنبال می‌کند: آفرینش و تغذیه شخصیت یهودی از لحاظ سیاسی و اثرگذاری بر آگاهی فرهنگی و سیاسی عرب در درون سرزمین اشغال شده در راه خدشه وارد آوردن و حصار افکندن بر آن و از میان بردن غیرمستقیم ریشه‌های آن.

آثار ادبی صهیونیسم بنا به ملاحظات فنی و غیرفنی نتوانسته‌اند ارزشی به افسانه برتری یهود بیخشند؛ همچنین از این‌که از تمامی آثار و پیامدهای آمیختگی تام و تحمیلی میان نژاد و مذهب گذار کنند؛ از این‌رو دو ویژگی کاملاً اساسی در نگاه ادبیات صهیونیستی به جبهه مقابل و نیز محتوای آثار خود پدید آمده است:

۱. حقیر شمردن غیر صهیونیست‌ها.
 ۲. گرافه‌گویی قهرمانانه در وصف صهیونیست.
- این دو محور اساسی که بیشتر در راه ارضای نیازهای حس حقیربینی و توجیه آن است، تقریباً در بیشتر آثار ادبی صهیونیسم به چشم می‌خورد؛ علاوه بر این می‌توان در آثاری که پس از ۱۹۴۸ نوشته شده‌اند، خطی را که رویدادهای صهیونیسم بر آن جریان پیدا کردند، به صورت ذیل مشخص کرد:

۱. قهرمان اغلب از اروپا، با انگیزه‌های میهنی و اخلاقی و یادگاری از کشتار هیتلر که خویشان و دوستان خود را در آن از دست داده است، به فلسطین کوچ می‌کند.
۲. قهرمان مرد یا زن، عاشق فردی غیریهودی می‌شود و در نتیجه غیر یهودی پرده از حقانیت یهود برمی‌دارد و به یکی از سربازان صهیونیسم تبدیل می‌شود.
۳. تلاش نویسنده برای اثبات تخریب فلسطین از سوی عرب‌های مسلمان و بزرگ جلوه دادن آثار باستانی یهود. در این‌گونه داستان‌ها قهرمان، غالباً در تورات و باستان‌شناسی یهودی تبحر دارد.
۴. بیان شکنجه‌هایی که بر یهودیان رفته و استتفا کردن امریکائیان و دانمارکی‌ها از انتقادهای و تحقیرها.

موارد مذکور بارزترین ارکان استخوان‌بندی اکثریت آثار صهیونیستی را تشکیل می‌دهد و به نوبه خود تاریخ‌نگاری و تثبیت موردی اهداف صهیونیستی را به شیوه خاصی بردوش کشیده است؛ به‌گونه‌ای توانسته است تا حد قابل ملاحظه‌ای صهیونیسم را با یهودیت یکی کند و چنان در مسیحیت رخنه و نفوذ کند که این دشمن تاریخی و ایمانی خود را نه تنها دوست، بلکه به خادمی در اجرای برنامه‌های خود تبدیل کند. این‌جا است که بررسی بازوی فرهنگی صهیونیسم به‌ویژه ادبیات، امری گریز ناپذیر و در عین حال مفید است؛ چرا که بیشتر آنچه به صراحت بر زبان صهیونیست‌ها جاری نمی‌شود، در قالب داستان و شعر بر زبان قهرمان‌ها و شخصیت‌ها جاری می‌شود. بدین ترتیب می‌توان با تعاملی آگاهانه با ادبیات صهیونیستی به بسیاری از خفایا و نوایای ناگفته آن‌ها احاطه یافت و براساس فرمایش حضرت علی علیه‌السلام که انسان در زیر زبانش نهان است، آنان را از این نهانگاه بیرون آورد و سیمای حقیقی آن‌ها را بر ملا ساخت و بدیهی است ایجاد نوعی از ادبیات با مایه‌ها و ارکان ضد صهیونیستی یا تقویت و توسعه آن‌چه ادبیات مقاومت در سرزمین‌های اشغالی خوانده می‌شود، گامی مهم و اساسی در راه این حرکت میمون و مبارک است.

پی‌نوشت‌ها

۱. گارودی، روزبه، «پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی»، ترجمه تشریح حکیمی، ص ۳، ج دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۹.
۲. دوباره شرح بیشتر این ماجرا، رک: سعید شباز، «اسلامیة المعرفة» (مجله)، صص ۱۷۱ — ۱۹۰، سال هفتم، شماره ۲۶، امریکا، ۲۰۰۱ م.

۳. در این جا به صورت مشخص، بر آثار مرحوم غسان کنفانی (۱۹۳۶ — ۱۹۷۲)، به ویژه کتاب های ادبیات مقاومت در فلسطین اشغال شده و نگاهى به ادبیات صهیونیسم و سه کتاب از استاد عبدالوهاب المسیرى به نام های فی الخطاب و المصطلح الصهیونی، الجماعات الوظيفية اليهودية الموسوعة اليهودية ... تکیه شده است.
۴. به عنوان مثال، رک: عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب ۲۱، عبارت ۳۷.
۵. لادینو، تغییر یافته «لاتینی» است.
۶. المسیرى، عبدالوهاب، «موسوعة اليهود و اليهودية و الصهیونية» (جزئین) ج ۱، صص ۳۳۰ — ۳۳۱، الطبعة الأولى، دارالشروق، القاهرة ۲۰۰۴ م.
۷. المسیرى، عبدالوهاب، همان، ص ۳۳۲.
۸. عبدالدائم، عبدالله، «اسرائیل و هویتها الممزقة»، ص ۴۰، الطبعة الأولى، مرکز دراسات الوحدة العربية، بیروت، ۱۹۹۶.
۹. همان.
۱۰. المسیرى، عبدالوهاب، همان، ص ۳۳۴ — ۳۳۵.
۱۱. برای بررسی بیشتر در این باره، رک: المسیرى، عبدالوهاب: الجماعات الوظيفية اليهودية؛ نموذج تفسیری جدید، الطلعة الثانیة، دار الشروق، ۲۰۰۲ م.
۱۲. المسیرى، عبدالوهاب، «الجماعات الوظيفية اليهودية»، ص ۱۲۷.
13. Tuchman, Bible and sword: England and palestine Frome the Bronze Age to Balfour, p. 80. New York: New York university press, 1956.
14. Sharif, Reginas, Non — Jewish Zionism: Its Roots In western History, P. 14. London: Zed press, 1983.
15. Cecil Roth, Essays and portraits in Anglo — Jewish History, philadelphia: Jewish publication Society of America, 1962, p. 11.
16. Roth, Ibid, P. 17.
۱۷. شیار، سعید، همان، ص ۱۸۴.
۱۸. المسیرى، عبدالوهاب، «فی الخطاب و المصطلح الصهیونی»، ص ۳۰، الطبعة الاولى، دارالشروق، القاهرة، ۲۰۰۳.
۱۹. همان.
۲۰. دربارہ این گونه تعریفات رک: حسن جنفی، مقدمة فی علم الاستغراب، الطبعة الثانیة، مکتبة المدبولی، القاهرة ۲۰۰۱.
21. Axodus.
۲۲. المسیرى، عبدالوهاب، «موسوعة اليهود و اليهودية و ..»، ج ۱، ص ۳۱۳ — ۳۱۴.
۲۳. در این باره از منبع ذیل بهره گرفته شده است: غسان کنفانی، نگاه به ادبیات صهیونیسم، ترجمه موسی بیدج، ج اول، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۶۵.
۲۴. در این باره از مرجع زیر، با دخل و تصرف بهره گرفته شده است. کنفانی، غسان، «ادبیات مقاومت در فلسطین اشغال شده»، ترجمه موسی اسوار، ج یکم، انتشارات سروش ۱۳۶۱.